

پیوند حامی - پیرو و سقوط نظام پهلوی؛ ساختار توازن قدرت و کارگزار انقلابی

* دکتر محسن خلیلی

** فاطمه صلواتی طرقي



چکیده

نظام سیاسی پهلوی برای کسب، نگهداشت و افزایش قدرت، به دلایلی تاریخی نتوانسته بود بر پایه‌های حقانی قدرت سیاسی (دین، عرف و قانون) تکیه کند. نظام خودکامه در محیط سیاسی داخلی بر دو بنیان استوار می‌شود: از یک سو، مخالفان خود را به شیوه‌های گوناگون سرکوب می‌کند؛ از دیگر سو، برای تأمین منابع مالی مورد نیاز برای گسترده‌سازی کارویژه‌های دولت به تصاحب اقتدارگرایانه منابع کشور می‌پردازد. در محیط بین‌المللی، نظام سیاسی خودکامه اجاره‌دار تلاش می‌کند با جلب حمایت قطب‌های قدرت بین‌المللی به جبران ضعفی پردازد که در محیط داخلی با

* استادیار علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد (mohsenkhalili1346@yahoo.com)

** دانشجوی دوره دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه تهران (fatemesalavati@yahoo.com)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۲/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۴/۵

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ششم، شماره اول، زمستان ۱۳۸۹، صص ۱۰۸-۷۵.

آن روبه‌روست. آموزه نیکسون - کیسینجر در سیاست خارجی امریکا، این امکان را فراهم کرد تا بازیگر دست‌نشانده بتواند در محیط بین‌المللی با وابستگی به یک ابرقدرت، منافع قابل توجهی را به دست آورد. در دکترین نیکسون - کیسینجر، ثبات در ساختار نظام بین‌المللی، از طریق تنظیم سازوکار توازن قدرت پدید می‌آید. در این معادله قدرت، ایران به عنوان ژاندارم منطقه، از سویی با کاهش هزینه‌های امنیتی امریکا، به ثبات ساختار بین‌المللی کمک می‌کرد. از سوی دیگر، افزایش ناامنی و سرکوب داخلی، میدان عمل کارگزار انقلابی را گسترش می‌داد. از نظر نگارندگان، مبنای نظری ساختار توازن قدرت، در آموزه نیکسون - کیسینجر، به تناقض‌نمای زبرنظری میان ساختار توازن قدرت و کارگزار انقلابی، اشاره دارد که می‌توان با تکیه بر آن، وقوع انقلاب اسلامی و گسست پیوند ژنرال - ژاندارم را بررسی کرد.

واژه‌های کلیدی: نظام پهلوی، آموزه نیکسون - کیسینجر، دست‌نشانده‌گی، انقلاب اسلامی، زبرنظریه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه: بایستگی روش‌شناسانه نگارشِ نوشتار

فرایند، دلایل شکل‌گیری و دستاوردهای آموزه نیکسون از منظرهای گوناگون بررسی شده است. بررسی‌هایی در چهارچوب پیوند ژنرال - ژاندارم^(۱) یا روابط خارجی دولت دست‌نشانده^(۲)، مهم‌ترین پیامد آموزه نیکسون - کیسینجر را دست‌نشانده‌گی نظام پهلوی می‌دانند. بررسی صورت کلان تأثیر این آموزه در آسیا^(۳) از منظر تأثیری که بر سیاست‌های امنیتی ایران داشته^(۴) یا پیامدهای کلان آن در سیاست داخلی و خارجی ایران^(۵) و نقش ژئوپلیتیک خلیج فارس بر تکوین آموزه نیکسون^(۶) از جمله آثار دیگر در این زمینه هستند؛ اما جای اثری که بنیان‌های فرائظری این آموزه را بررسی کند، خالی است. نگارندگان مقاله حاضر برآنند تا از یک سو، نشان دهند کدام مبنای نظری و فرائظری، چنین آموزه‌ای را در دستگاه سیاست خارجی امریکا ساخته و پرداخته است. از سوی دیگر، درستی یا نادرستی مفروضه ثبات در آموزه نیکسون - کیسینجر را از طریق گسست پیوند حامی - پیرو آشکار سازند. هدف این مقاله از نظر نگارندگان، ژرف‌بینی در حوزه فرائظری تصمیم‌ها در سیاست‌گذاری است.

با وقوع انقلاب، پیرو، به مشروعیت‌زدایی از حامی گذشته خود می‌پردازد و پایه‌های مشروعیت‌زای نوینی را می‌سازد. در مقابل، حامی، با هدف منزوی‌سازی پیرو قدیم خود، به دنبال پیروهای جدید می‌رود و دور دیگری از پیوندها آغاز می‌شود. زین‌سبب، آنچه در مقاله حاضر به آن می‌پردازیم تکرار مفروضه‌های نظریه پیوند و گسستِ حامی - پیرو، نیست. در چشم‌انداز فرائظری به گسستِ پیوند حامی - پیرو، بحث شناخت‌شناسی ما از این آگاهی مطرح می‌شود؛ بنابراین، پرسش اصلی این است که درک ما از نظریه حامی - پیرو در چه دستگاه

شناخت‌شناسانه‌ای قرار می‌گیرد و این امر، چه پیامدهایی در نوع تحلیل دارد. هدف این مقاله، نشان دادن کاستی‌های فرضیه توازن قدرت در نظریه نواقح‌گرایی از دیدگاه فرانظری است. بر این اساس، از منظر زبرنظری، بر رابطه کارگزار - ساختار و نقد جبرگرایی نظریه‌های جریان اصلی به‌ویژه، نواقح‌گرایی تأکید می‌شود. این مقاله به نقد نادیده‌انگاشتن پیوند سیاست داخلی و خارجی و واکنش‌های داخلی و پیش‌بینی‌ناپذیر به شرایط نیابتی پیرو در داخل که انقلاب نمود بارز آن است، می‌پردازد. ثبات مستحکم نظام حامی - پیرو^۱ در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای در ذات خود نیروهای گریز از مرکزی در سطح داخلی پدید می‌آورد که تعادل این نظام را برهم می‌زند.

پیشینه پژوهش

از نظر بسیاری از پژوهشگران حوزه انقلاب اسلامی و سیاست بین‌الملل، فروپاشی نظام پهلوی به همان میزان که پیش‌بینی‌ناپذیر بود، تحلیل‌ناپذیر نیز قلمداد می‌شد. رابطه میان درستی و نادرستی تحلیل و صحت و سقم پیش‌بینی، از مهم‌ترین و بدیهی‌ترین و درعین حال مغفول‌ترین مسائل در پژوهش‌هایی از این دست به شمار می‌رود. در ادبیات گسترده‌ای که در مورد چپستی، چرایی و چگونگی شکل‌گیری انقلاب اسلامی پدید آمده است، گاه با نگاه خاص‌گرایانه، سقوط نظام پهلوی پدیده‌ای منحصربه‌فرد معرفی می‌شود، و گاه با نگاه عام‌گرایانه، سخن از احکام کلی و جهان‌شمول می‌رود. در این میان، آثار ازغندی، محمدی، گازیوروسکی، مهدوی، روبین، آلکساندر و نانز، نوازی، بیل، و مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی که به بررسی چگونگی شکل‌گیری پیوند حامی - پیرو و گسست آن با وقوع انقلاب اسلامی پرداخته‌اند، از جمله نوشتارهایی هستند که سقوط نظام پهلوی را از منظر تداوم و تغییر در سیاست خارجی نگریسته‌اند.^۲ در این پژوهش‌ها، فرض بر این

۱. یادآوری می‌شود که نگارندگان، ایده پیوند میان حامی - پیرو را از کتاب فوق‌العاده خواندنی مارک بلوخ (جامعه فئودالی، ترجمه بهزاد باشی، تهران: آگاه، ۱۳۶۲) برگرفته‌اند. بلوخ از سردمداران مکتب آنال در تحلیل تاریخ، در به‌یادماندنی‌ترین پژوهش خود، جزئیات پیوند میان واسال و سرف را در نظام مانوری اروپای قرون ۱۳ تا ۱۶ میلادی به طرز دقیق و هوشمندانه، بررسی کرده و از مفهوم کلاپتالیسم، برای توصیف ماهیت روابط میان فرادست و فرودست، بهره برده است.

۲. ازغندی، علیرضا، روابط خارجی ایران: دولت دست‌نشانده، تهران: قومس، ۱۳۷۶؛

است که پیوند حامی - پیرو، نظامی از تعادل و ثبات را پدید می‌آورد و انقلاب اسلامی، ثبات مفروض و مسلم این نظم را گسسته است.

دیباچه: بنیان‌های مفهومی و نظری

آموزه یا دکترین از واژه لاتینی *Doctrina* گرفته شده است. آموزه، نظریه و تعالیم علمی، فلسفی، سیاسی، مذهبی و مجموعه‌ای از نظام‌های فکری است که بر پایه اصول معینی مبتنی باشد. آموزه نوعی از جهان‌بینی است که برنامه‌های سیاسی بر اساس آن بنیان گرفته باشد. آموزه همچنین به تنظیم اصولی گفته می‌شود که طبق آن، دولت‌ها مشی خود را به‌ویژه در روابط بین‌المللی تعیین می‌کنند.^(۴) بررسی چرایی پیوند آموزه نیکسون - کیسینجر در سیاست خارجی آمریکا (که در پاسخ به تحولات نظام بین‌الملل در دهه ۷۰ میلادی به کار برده شد) با وقوع انقلاب اسلامی، محور اساسی مقاله پیش‌رو است.

انقلاب اسلامی ایران بیش از آنکه چونان دگرگونی‌های انقلابی در چهارچوب ملی، صورت‌بندی ژرف‌ساخت‌های داخلی را تغییر دهد، به شکلی گریزناپذیر توانست معادلات قدرت بین‌المللی را درهم ریزد. نخستین پیامد انقلاب در حوزه بین‌المللی، فروپاشی ستون اصلی امنیتی ایالات متحده در منطقه خاورمیانه در قالب آموزه نیکسون - کیسینجر بود. در این آموزه، حفظ ثبات بین‌المللی از طریق بازیگر دست‌نشانده (پهلوی) یا پیوند حامی - پیرو و ژنرال - ژاندارم میسر می‌شد. مبنای نظری و فرانظری نهان در آموزه نیکسون - کیسینجر بر حفظ ثبات بین‌المللی از طریق سازوکار پیش‌بینی‌پذیر و تحدیدپذیر موازنه قدرت قرار داشت که جایی برای

روبین، باری، جنگ قدرت‌ها در ایران، ترجمه محمود مشرقی، تهران: آشتیانی، ۱۳۶۳؛ مهدوی، عبدالرضا هوشنگ، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، تهران: پیکان، چاپ ششم، ۱۳۸۴؛ محمدی، منوچهر، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، تهران: دادگستر، ۱۳۸۰؛ نوازی، بهرام، الگوهای رفتاری ایالات متحده آمریکا در رویارویی با جمهوری اسلامی ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳؛ گازیوروسکی، مارک، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه جمشید زنگنه، تهران: رسا، ۱۳۷۳؛ بیل، جیمز، شیر و عقاب، ترجمه فروزنده برلیان، تهران: فاخته، ۱۳۷۱؛ آکساندر، یونا؛ نونز، آلن، تاریخ مستند روابط دوجانبه ایران و ایالات متحده آمریکا، ترجمه سعیده لطفیان و احمد صادقی، تهران: قومس، ۱۳۷۸؛ مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی {گردآورنده}، سقوط: مجموعه مقالات نخستین همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۴.

عملکرد کارگزاری پیش‌بینی - تحدیدناپذیر باقی نمی‌گذاشت. با واکاوی ابعاد فرانظری نهان در پس آموزه نیکسون - کیسینجر، می‌توان نشان داد که بنیان جبری و ساختاری موازنه قدرت، از درک حوزه‌های کارگزاری در قلمرو سرشت بشری ناتوان است. به شکلی تناقض‌نمایانه از سویی، ساخت و پرداخت آموزه نیکسون - کیسینجر در سیاست خارجی امریکا با هدف حفظ ثبات بین‌المللی و کنترل نیروهای آشوب‌آفرین بوده است؛ اما از دیگر سو، در کانون خود این آموزه، پیوند حامی - پیرو با ظهور کارگزار انقلابی فرومی‌پاشد و نیروی حیات / ثبات‌آفرین موازنه قدرت، مرگ خود را با پیشرفت خویش رقم می‌زند.

هدف از نظریه‌پردازی در سطح زبرنظریه، بالا بردن شناخت ما از سیاست جهان است، البته نه به شکل مستقیم و با تمرکز روی ساختار و پویش نظام بین‌الملل، بلکه به شکل غیرمستقیم و با تکیه بر مسائل هستی‌شناسانه و شناخت‌شناسانه به این منظور که مشخص شود پرسش‌ها و پاسخ‌های مهم یا موجه برای تحقیقات روابط بین‌الملل چیست. (۸) بر این اساس، اینکه کدام پرسش و پاسخ مشروع انگاشته شود ریشه در مسائل فرانظری آن دارد و نه چیستی پرسش‌ها و پاسخ‌ها. در حوزه فرانظری، این گمان مطرح می‌شود که هر نظریه وابسته به چهارچوبی فرانظری است که دستگاه هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه آن را تشکیل می‌دهد. در سطح هستی‌شناسانه، به مفروضه‌های بنیادین درمورد جوهره سیاست بین‌الملل به عنوان عرصه‌ای خاص از عمل سیاسی اشاره می‌شود. این پیش‌فرض‌ها، به باورهای پایه‌ای در مورد سرشت قوام‌بخش واقعیت اجتماعی و سیاسی مربوط می‌شوند؛ یعنی بنیادی‌ترین اندیشه‌ها در مورد سرشت غایی یا جوهره چیزها. (۹) در سطح معرفت‌شناسانه نیز این باور مطرح می‌شود که یک نظریه چه موضعی نسبت به امکان شناخت واقعیت دارد. (۱۰) بر این اساس، ابعادی فرانظری در سطح سیاست‌گذارانه باعث شده‌اند آموزه نیکسون - کیسینجر، راهنمای عمل سیاست خارجی امریکا در برهه‌ای از زمان قرار گیرد؛ بنابراین، ساخت و پرداخت چنین آموزه‌ای در دستگاه سیاست خارجی امریکا، از مبنایی فرانظری (به معنای واقعی انگاشتن مفروضه‌هایی و باور به شناخت و سپس کنترل و پیش‌بینی همان مفروضه‌ها) برخوردار است. در مقاله حاضر، با ژرف‌نگری در بُن‌مایه‌های آموزه

نیکسون - کیسینجر این پرسش اصلی مطرح می‌شود که آیا بر اساس مفروضه‌های نظریه نواقع‌گرایی، می‌توان پیدایش و فروریزش آموزه نیکسون - کیسینجر را در سیاست خارجی امریکا تبیین کرد.

به منظور پاسخ به این پرسش، پرسش دیگری نیز مطرح می‌شود: چرا آموزه نیکسون - کیسینجر که سازوکاری برای تنظیم توازن قدرت در جهت منافع امریکا و حفظ ثبات بین‌المللی بود، نتوانست از وقوع انقلاب اسلامی جلوگیری، یا دست کم آن را پیش‌بینی کند؟ استدلال بنیادین در این مقاله این است که در چهارچوب فرانظریه نواقع‌گرایانه، مبنایی مادی‌باور، مکانیکی، تقلیل‌گرا و جبرگرا، بُن‌مایه فرانظری آموزه نیکسون - کیسینجر را تشکیل داده است. بدین معنا که دولت‌ها، کنشگرانی خردمند در نظام اقتدارگرایز^۱ مبتنی بر خودیاری^۲ فرض می‌شوند که بزرگ‌ترین هدفشان، بیشینه کردن سود و امنیت خویش است. در این نظام، موازنه‌جویی دولت‌ها، اصلی پیشاپیش موجود و گریزناپذیر است. این توازن‌جویی، با ابزارهای مادی قابلیت هدایت دارد که یکی از این ابزارها، قدرت امنیتی و نظامی است. نمود اتکا بر قدرت مادی و نظامی برای حفظ ثبات نظام در نظریه توازن قدرت، یکه‌تازی قدرت نظامی پهلوی بود. بر این اساس، سیاست‌گذاران ایالات متحده برای حفظ وضعیت چیرگی در راستای منافع خویش، با تعریفی تقلیل‌گرایانه از قدرت کارگزاری کارگزاران انقلابی و نیز نادیده‌گرفتن آن، بر این باور بودند که راهگشاسترین راهبرد در حفظ ثبات بین‌المللی، استفاده از سازوکار توازن قدرت در نظام حامی - پیرو است؛ اما وقوع انقلاب اسلامی در عمل، ویژگی تناقض‌نمایانه این راهبرد را نشان داد.

۱. مفروضه‌های نظریه نواقع‌گرایی

قرار داشتن نظریه نواقع‌گرایی یا واقع‌گرایی ساختاری در زیرمجموعه نظریه واقع‌گرایی، نشان‌دهنده وجود مفروضه‌های مشترکی در میان آنهاست. واقع‌گرایی، در حکم جهان‌بینی مسلط در روابط بین‌الملل^(۱) با محوری انگاشتن و در اولویت قرار دادن برخی مفاهیم و مفروضه‌ها، پرسش‌هایی را مطرح می‌کند. گریفتیس،

پرسش‌های بنیادین واقع‌گرایان را این‌گونه خلاصه می‌کند: منبع اصلی ثبات و بی‌ثباتی در نظام بین‌الملل چیست؟ چه نوع موازنه قدرت عملی میان دولت‌ها در جریان است؟ روابط قدرت‌های بزرگ با هم و با دولت‌های ضعیف‌تر چه صورتی باید داشته باشد؟ چه منابع و پویاها و پویایی‌هایی در تغییرات معاصر موازنه قدرت وجود دارد؟^(۱۲)

برای پاسخ به این پرسش‌ها، باید به ویژگی‌های اصلی تفکر واقع‌گرایی رجوع کرد. این مشخصات را می‌توان در اصول دولت‌محوری، خردگرایی، اهمیت قدرت، اولویت موضوعات امنیتی و کم‌اهمیت بودن نهادهای بین‌المللی خلاصه کرد.^(۱۳) در منظر واقع‌گرایان، به طور معمول، سیاست قدرت و عرصه روابط بین‌الملل، مترادف فرض گرفته می‌شوند. از دید آنها، قدرت سخت است که برآیند سیاست بین‌الملل را رقم می‌زند.^(۱۴) آنها با تأکید بر محدودیت‌هایی که سرشت بشر و فقدان حکومت بین‌المللی تحمیل می‌کند، روابط بین‌الملل را حوزه قدرت و منافع می‌دانند.^(۱۵) مفروضه بنیادین واقع‌گرایان درباره اقتدارگرایی، به معنای این نیست که جامعه بین‌المللی به طرز همیشگی، درگیر جنگ باشد؛ بلکه صحیح‌تر آن است که گفته شود جنگ، حرف آخر را می‌زند. به این لحاظ است که واقع‌گرایان، نظام بین‌المللی را بیشتر تجلی‌گر یک وضعیت طبیعی و نه مدنی می‌دانند. جنگ همیشگی نیست اما خطر وقوع آن، همیشگی است.^(۱۶) هیچ دولتی نمی‌تواند صلح را دائمی بینگارد. چون از دید نواقح‌گرایان امکان و احتمال وقوع جنگ در سرشت ساختار نهفته است.

در اینجا، نواقح‌گرایان از واقع‌گرایان جدا می‌شوند؛ زیرا آنها با افزودن عنصر و متغیر «ساختاری» به این نظام اقتدارگرایی، به بیان خود، سعی در علمی کردن واقع‌گرایی دارند.^(۱۷) آنها تأکید صرف بر سرشت بشر را در تبیین ماهیت اقتدارگرایی نظام بین‌الملل، ناکافی می‌دانند و ساختار نظام بین‌الملل را مانع اصلی همزیستی صلح‌آمیز می‌پندارند. والتز در کتاب نخست خود، **انسان، دولت و جنگ**، باور دارد که تبیینی تقلیل‌گرایانه در مورد نظام بین‌الملل داشته و ویژگی‌های نظام را به ویژگی‌های واحدهای تشکیل‌دهنده آن کاهش داده است. وی در مقابل، توضیح قابل قبول را تبیینی ساختاری می‌داند.^(۱۸) از نظر والتز، ساختارهای سیاسی بر اساس

سه عنصر عمل می‌کنند: اصل سازمان‌دهنده (اقتدارگریز یا سلسله‌مراتبی)، خصوصیات واحدها (که آیا از منظر کارکردی، همانند هستند یا ناهمانند)، و توزیع توانمندی‌ها.^(۱۹) این سه اصل، تفاوت‌ها و شباهت‌های بین دولت‌ها یا واحدهای سیاسی را تعیین می‌کنند. اصل سازمان‌دهنده در جوامع داخلی، سلسله‌مراتبی، و در نظام بین‌الملل، اقتدارگریزی است. یعنی این نظام، فاقد مرجع اقتدار مرکزی است. در نتیجه، محیط بین‌الملل، محیط خودیاری است؛ به این معنا که چون دولتی وجود ندارد که امنیت اعضا (دولت‌ها) را تأمین کند، همه فقط می‌توانند به قدرت خود برای تأمین امنیت تکیه کنند. نظام هنگامی تغییر می‌کند که در این اصل سازمان‌دهنده، تغییر ایجاد شود. به عنوان نمونه، ساختار اقتدارگریز، جای خود را به ساختار سلسله‌مراتبی دهد؛ پس تا زمانی که اقتدارگریزی، اصل سازمان‌دهنده نظام بین‌المللی است، تحولی در نظام بین‌الملل به سوی صلح ایجاد نخواهد شد.^(۲۰)

تأکید نواقع‌گرایان این است که اقتدارگریزی، به دلایل ساختاری (نه اینکه تنها به سرشت بشر مربوط باشد)، دگرگونی‌ناپذیر است و موازنه قدرت (به عنوان دستامد مستقیم و بدون واسطه ساختار مبتنی بر خودیاری)، چونان نتیجه حتمی در نظام بین‌المللی پایدار خواهد ماند. از آنجاکه کارویژه اصلی دولت‌ها، بیشینه کردن قدرت نسبی خود در مقابل دیگران است، در نتیجه آن، به موازنه قدرت یا تلاش برای ایجاد موازنه قدرت، دست می‌زنند.^(۲۱) موازنه‌جویی دولت‌ها از ذات قدرت‌جوی آنها، ضرورت کسب، حفظ و نگهداشت قدرت و نظام اقتدارگریز بر می‌خیزد. در اینجا است که موازنه قوا، جایگاه کانونی در مفهوم‌بندی نواقع‌گرایانه از امنیت بین‌المللی می‌یابد. به نظر آنان، نظام موازنه قوا، نه تنها گریزناپذیر بلکه به‌طرزی اصولی، عاملی ثبات‌بخش در روابط بین‌الملل است.^(۲۲) اما خمیرمایه موازنه‌جویی در رفتارهای موجود در نظام بین‌المللی، از گذشته تا کنون، نشان‌دهنده نوعی ماهیت هویت‌بخشانه دارد که با نگرشی فرانظری می‌توان به سرشت آن دست یافت.

۲. نواقع‌گرایی: شی‌انگاری ساختار

شی‌انگاشتن ساختار و فرض هویتی جدا برای ساختار جدا از کارگزاران آن، در نظریه نواقع‌گرایی^(۲۳) که شاخص آن اثر والتز (۱۹۷۹) است، ریشه در تأثیرپذیری

وی از آثار دورکیم و بررسی‌های جامعه‌شناختی درباره رفتار جمعیت‌های انبوه دارد.^(۳۴) نخست، جامعه‌شناسی تجربی دورکیم بر آن است که به شناسایی نیرویی پردازد که از نظر دورکیم موجب همبستگی و انسجام اجتماعی گروه‌ها و جوامع می‌شود.^(۳۵) والتز نیز این فرض نیروی فراشخصی در انسجام گروه‌ها را وارد نظام بین‌الملل کرد و به بررسی این موضوع پرداخت که چه نیروی فراشخصی‌ای در سطح نظام بین‌الملل به حفظ ثبات بین‌المللی کمک می‌کند؛ وی این نیرو را فرایند خودکار موازنه قدرت می‌خواند.^(۳۶) در نظریه نوواقع‌گرایی به عنوان وام‌دار سنت جامعه‌شناسی دورکیمی، توازن‌جویی دولتها در ساختار نظام، چونان اصلی دگرگونی‌ناپذیر جدا از کارگزارانی که آن را ساخته و پرداخته‌اند، پیشاپیش مسلم فرض گرفته می‌شود.

دوم، فرض ارگانیک‌انگاشتن جامعه، یکی از بنیان‌های نظری دورکیم یعنی تمایل انسان‌گرایانه اوست. والتز نیز به نظام بین‌الملل چون ارگانیک‌انگاشتنی انسانی می‌نگرد که همواره باید در تعادل باشد و در صورت بهم‌خوردن تعادل، دوباره به شکل خودکار به تعادل باز می‌گردد.^(۳۷) دورکیم کالبد و ذهن جمعی را در رابطه خاصی از وحدت می‌بیند که سازنده هستی واقعی - عینی است. جامعه برای او موجودی زنده، عظیم، پیچیده و برتر [و در همان حال فراشخصی] است.^(۳۸) والتز این ویژگی را برای ساختار قائل است که می‌تواند به نظام بین‌الملل خصلت عینی دهد و آن را شایسته نظریه‌پردازی کند.^(۳۹) از این منظر، تنها با ارگانیک‌انگاشتنی ساختار نظام است که می‌توان به بررسی کنش میان اجزای آن (چون ارگانیک‌انگاشتنی عینی که اعضا در آن رابطه متقابل و سلسله‌مراتبی دارند) پرداخت و به پیش‌بینی دست یافت.

سوم، دورکیم جامعه را به منزله موجودی فرانسائی می‌پندارد: جامعه به‌مثابه موجود، متمایز از افرادی است که آن را تشکیل می‌دهد.^(۴۰) همان‌گونه که والتز نیز ساختار را جدا از کارگزاران تصور می‌کند، «دورکیم جامعه را سوژه‌ای جمعی تصور می‌کند؛ هستی‌ای واقعی و متمایز که می‌اندیشد و عمل می‌کند».^(۴۱) والتز نیز همین تصور را از نظام بین‌الملل دارد. آن را چونان ارگانیک‌انگاشتنی زنده و آگاه اما «مستقل» از کارگزاران می‌انگارد و قائل به جبری طبیعی و تکاملی گریزناپذیر در این ساختار

است. والتز که به تفکیک ساختار به منزله علت رفتار دولت‌ها می‌پردازد، مشخص نمی‌کند ساختار تا چه اندازه مستقل از برداشت دولت‌ها درباره توازن قدرت عمل می‌کند.^(۳۲) از نظر والتز و در کل، واقع‌گرایان ساختاری معاصر، رقابت‌جویی و خودمحوری بر تعامل دولت‌ها مقدم است، گویی این ویژگی‌ها پیش از آغاز بازی سیاست قدرت وجود داشته‌اند.^(۳۳) بدین ترتیب سرشتی ازلی - ابدی، دگرگونی‌ناپذیر و عینی برای دولت‌ها و ساختار فرض می‌شود.

۳. توازن جویی دولت‌ها در نظریه نوواقع‌گرایی

مفهوم توازن قدرت تا جایی که می‌شد آن را یک نظریه صوری در باب سیاست بین‌الملل نامید، با دریافت نیوتونی از یک جهان در حال تعادل ملازم بود.^(۳۴) موازنه قدرت از جمله مفاهیمی است که از علم فیزیک، وارد ادبیات روابط بین‌الملل، به‌ویژه نظریه واقع‌گرایی شده است. همان‌گونه که واقع‌گرایانی مثل مورگنتا نیز به آن در حکم مفهومی جهان‌شمول می‌نگرند و مفهوم تعادل را مترادف موازنه در بسیاری علوم می‌دانند که هدف آن، منع برتری یکی از عناصر بر دیگری است؛^(۳۵) یعنی توازن قدرت به منزله یک وضعیت یا نوعی شرایط، متضمن ترتیباتی عینی است که در آن رضایت خاطر نسبتاً گسترده‌ای در پیوند با نحوه توزیع قدرت وجود دارد^(۳۶) و اگر این رضایت خاطر برهم بخورد، وقوع جنگ محتمل است.

نخستین واقع‌گرایی که این ادعا را طرح کرد، توسیدید بود. از نظر واقع‌گرایان، ادبیات نظری و تجربی روابط بین‌الملل، این ادعای وی را تأیید می‌کند که علاوه بر نرخ رشد متفاوت در منابع، قدرت نسبی کشورها یا منابعی که در هر نقطه مشخص از زمان در اختیار کشورهاست، نیز سبب بروز تعارض در سطح بین‌المللی می‌شود^(۳۷) و دولت‌ها، برای حل این تعارض با هم متحد می‌شوند. موازنه قدرت حاکی از این احتمال است که اعضای یک نظام در مواجهه با تهدید ظهور یک برهم‌زننده توازن یا قدرتی که ظاهراً مصمم به برقراری استیلای خود در سطح بین‌المللی است، به تشکیل ائتلاف متوازن‌کننده دست خواهند زد. توازن قدرت به عنوان راهنمای سیاست‌گذاری به دولتمردانی که به طرزی معقول عمل می‌کنند، توصیه می‌کند که هوشیاری همیشگی خویش را از دست ندهند و برای سازمان

دادن نوعی ائتلاف متوازن‌کننده در مقابل برهم‌زننده تعادل آماده باشند.^(۳۸) قانون تغییرناپذیر سنت واقع‌گرایی، این است: می‌توان گفت تا وقتی که دولت‌های حاکم وجود دارند، هرگاه به نظر برسد یکی از آنها در حال رشدی قوی است که استقلال آتی سایرین را تهدید می‌کند، شرایط در میان دولت‌هایی که احساس تهدید می‌کنند، مساعد می‌شود تا همه‌چیز در جهت تشویق و تقویت خصومت نسبت به قدرت بالقوه سلطه‌جو پیش رود.^(۳۹)

محوریت توازن قدرت در سنت واقع‌گرایی کلاسیک، باعث شد که نوواقع‌گرایان نیز آن را بهترین نقطه آغاز نظریه خود اعلام کنند.^(۴۰) به نظر نوواقع‌گرایان، اقتدارگریزی، نظامی مبتنی بر خودیاری است که به ایجاد رقابت نظامی، موازنه قدرت و جنگ تمایل دارد.^(۴۱) مطابق نظریه آنان، وضعیت اقتدارگریزی در نظام بین‌الملل، موجب مخالفت کشورهای دیگر در قبال یک قدرت مطلقه می‌شود. از آنجاکه کشورهای ضعیف نمی‌توانند مطمئن باشند که کشورهای قوی‌تر، از قابلیت‌های برتر خود به شیوه ناخوشایندی استفاده نکنند، در جست‌وجوی راه‌هایی برای محدود ساختن عملکرد کشورهای قوی برمی‌آیند. هرگاه خطراتی که کشورهای قوی‌تر عرضه می‌دارند، حتمی و صریح باشد، محتمل است که کشورهای ضعیف، قابلیت نظامی خود را بهبود داده و اتحادهای تدافعی بنا نهند، با شرکای خود، برنامه‌های مشترک نظامی اجرا کنند، و یا حتی برای جابه‌جایی توازن قوا به نفع خود، جنگ را آغاز کنند.^(۴۲) در اینجا است که تقویت قدرت نظامی ایران به عنوان ستون نظامی آموزه نیکسون - کیسینجر می‌تواند در حکم کمربند بهداشتی در مقابل تهدید شوروی کارساز باشد و به عنوان سدی در مقابل قدرت‌گیری ضد موازنه‌های موجود نزد کشورهای خطرآفرین [تهدید رادیکالیسم و ملی‌گرایی] مطرح شود.

در سطح فرانظری، نظریه توازن قوا، روی توزیع قابلیت‌های مادی از قبیل جمعیت، ثروت اقتصادی، منابع طبیعی و نیروهای نظامی تکیه می‌کند. این نظریه، پیش‌بینی می‌کند که کشورها علیه قوی‌ترین کشور، درصدد توازن‌طلبی برآمده و کشور اخیر، به عنوان مملکتی که بیشترین منابع مادی در آن متمرکز شده است، تعریف می‌شود.^(۴۳) نظریه موازنه قدرت، بر این مفروض استوار است که می‌توان

عناصر مختلف قدرت ملی را که گاهی اوقات منابع قدرت یا توانایی‌ها نامیده می‌شود، جمع بست تا توزیع قدرت میان قدرت‌های بزرگ محاسبه شود.^(۴۴) در اینجا تقویت قدرت نظامی و اتکا به آن برای حفظ ثبات می‌تواند از انباشت قدرت در کشورهای ناراضی از وضع موجود، جلوگیری کند؛ اما نظریه نواقح‌گرایی با اقتدارگریز فرض کردن نظام بین‌الملل و ناممکن دانستن امکان تغییر در این نظام، ایجاد موازنه را گرایش بنیادین نظام بین‌المللی می‌داند تا آنجا که والتز بر این باور است که اگر یک نظریه سیاسی خاص سیاست بین‌الملل وجود داشته باشد، این نظریه موازنه قواست.^(۴۵)

از نظر ونت، در نظریه نواقح‌گرایی این نکته که دیگری، دشمن است و فرهنگ هابزی، درونی شده است، راه حل ایجاد امنیت به یک محدودیت مادی وابسته است و آن اینکه دولت‌ها، آن قدر قدرت نداشته باشند تا علیه هم اقدامی صورت دهند. چون اگر دولت‌ها، در یک فرهنگ هابزی، این قدر قدرت داشتند، به طور قطع آن را اعمال می‌کردند، زیرا برای ماندگاری در چنین جهانی، ضرورت دارد که قدرت به نحوی عملیاتی، به طرز تام و تمام، در میدان نبرد جریان یابد. از این دیدگاه، محدودیت‌های مادی، به‌ویژه موازنه قدرت یا محدودیت‌های فن‌آورانه نظامی، می‌توانند مانع این نتیجه شوند.^(۴۶) در سطح فرانظریه، نواقح‌گرایان، با جنبه مادی بخشیدن به ساختار نظام بین‌الملل و سازوکار موازنه قدرت و تبدیل آن به پدیداری مستقل از آگاهی و اراده کنشگران، برداشتی جبری از امکان دگرگونی در نظام بین‌الملل را رواج می‌دهند. عنصری مادی در این برداشت که قدرت نظامی و نیابتی دولت دست‌نشانده نمونه‌ای از آن است، نقشی کلیدی در درک آزادی عمل دولت‌ها در عرصه بین‌المللی دارد.

۴. آموزه نیکسون - کیسینجر: پیش‌زمینه، پیامدها و مبانی فرانظری

الف - پیش‌زمینه

ساخت و پرداخت آموزه‌های امنیتی، دفاعی و راهبردی در دستگاه سیاست خارجی امریکا، همواره بازنمودی سنجشگرانه از تحولات نظام بین‌المللی بوده و به بیانی، نشان از سیاست خارجی انطباق‌جویانه این کشور دارد.^(۴۷) آموزه نیکسون که در ۴

مرداد ۱۳۴۸ (۲۶ ژوئیه ۱۹۶۸) در جزیره گوام مطرح شد سرشت انطباق‌پذیر سیاست خارجی امریکا در مقابل چالش‌های آن روزگار را نشان می‌دهد؛ چالش‌هایی که می‌توانست موازنه قدرت را به نفع اتحاد شوروی تغییر دهد. آموزه نیکسون به دلیل مکان طرح آن، آموزه گوام، به دلیل محوری بودن دو کشور عربستان سعودی و ایران در آن، سیاست دوستونی، و به دلیل نام طراحان آن، راهبرد منطقه‌ای نیکسون - کیسینجر خوانده می‌شود. در این آموزه امنیتی، حفظ امنیت منطقه‌ای و ثبات بین‌المللی به رهبری امریکا به قدرت نیابتی دولت‌های دست‌نشانده منطقه‌ای متکی است که در راستای منافع ایالات متحده از خود و همسایگان خویش دفاع می‌کنند، منافع ایالات متحده در منطقه را تضمین می‌کنند و از تهدید شوروی می‌کاهند.^(۴۸) آنچه الهام‌بخش این آموزه شد اعلام خروج نیروهای بریتانیا از منطقه خلیج فارس و خاورمیانه^(۴۹) و پیش‌بینی ارائه بدیل‌های مختلف برای پُر کردن خلأ قدرت بود^(۵۰) که در این میان، ایران وزنه مهمی محسوب می‌شد. خلأ قدرت ناشی از خروج بریتانیا از منطقه، همراه با ظهور امواج ملی‌گرایانه و چپ‌روانه در کشورهای عرب و هراس از نفوذ کمونیسم، حمایت از رژیم‌های دیکتاتوری و نظامی را (که از دهه ۵۰ و با کودتا در ایران و گواتمالا آغاز شده و در حدود سی سال الگوی مداخله در جهان سوم بود) از طریق کمک‌های اقتصادی و نظامی تشدید کرد.^(۵۱) از نظر سیاست‌گذاران امریکایی، امنیت این منطقه با حاکمیت پادشاهی‌های محافظه‌کار طرفدار غرب و حضور نظامی بریتانیا میسر می‌شد، اما با اعلام خروج نیروهای بریتانیا از یک سو، و افزایش تهدیدات نفوذیابنده شوروی در منطقه خاورمیانه از سوی دیگر، امریکا به الگوی جدیدی برای حفظ امنیت منطقه نیاز پیدا کرد.^(۵۲) نیکسون در ۱۹۶۳ هشدار داد که «کمونیسم در حال هجوم است. آمده است که پیروز شود و دارد یک بازی تهاجمی را بازی می‌کند».^(۵۳) کیسینجر نیز نگرانی خود را داشت: «اتحاد شوروی تعیین و تعریف منافع و هدف‌هایش را در اصطلاح جهانی آغاز کرده است. دیپلماسی شوروی به داخل خاورمیانه، افریقا و آسیا رسوخ یافته است. اکنون این تحول ریشه در قدرت دواینده است. اینها فشارهایی است که ایالات متحده باید در برابر آن مقاومت کند».^(۵۴)

در واقع، از منظر سیاست‌گذاران امریکایی، آموزه نیکسون - کیسینجر در حکم

راهبردی برای جایگزین کردن سد نفوذ کمونیسم تلقی می‌شود.^(۵۵) به بیان دیگر، این آموزه که نویدبخش دوره تنش‌زدایی در روابط دو ابرقدرت است شگرد جدیدی برای به اجرا درآوردن سیاست سنتی «مهارسازی» محسوب می‌شد.^(۵۶) بدین ترتیب، آموزه نیکسون صورتی نو از سیاست محاصره تلقی می‌شد. از نظر برژینسکی نیز ترتیباتی مانند آموزه نیکسون - کیسینجر تا زمانی که ثبات داخلی در ایران حفظ شده بود، کارایی داشت و توانست از معارضة جویبی رژیم‌های انقلابی جدید مورد حمایت شوروی در عراق و سوریه و دیگر کشورهای خاورمیانه جلوگیری کند.^(۵۷) در این برهه زمانی، در سیاست خارجی امریکا اولویت مبارزه با کمونیسم دستورکار برنامه‌ریزی خارجی را تشکیل می‌داد که می‌توان در چهارچوب آن به تحلیل کنش‌های خارجی ایالات متحده از نخستین (آغاز نظام دوقطبی) تا واپسین آن (فروپاشی نظام دوقطبی) پرداخت.

آموزه نیکسون - کیسینجر در حکم سیاست مهار جدید بر دو ستون راهبردی استوار بود. ویژگی دوستونی این راهبرد ریشه در اهمیت ژئواستراتژیک و ژئواقتصادی همکاری میان ایران و عربستان سعودی به عنوان محافظان و مراقبان تضمین امنیت انرژی جهان سرمایه‌داری داشت. در آموزه دوستونی، ایران به عنوان حافظ امنیت منطقه، و عربستان در حکم دولت قائم‌مقام، عمل می‌کرد.^(۵۸) ایران، ستون سیاسی، امنیتی، و نظامی، و عربستان ستون اقتصادی آن را تشکیل دادند. اگرچه در ظاهر، این راهبرد به سیاست دوستونی و نقش متوازن هر دو کشور ایران و عربستان سعودی در تضمین ثبات اشاره دارد، ولی در عمل، نقش ژاندارمی خلیج فارس به ایران وا نهاده شد.^(۵۹) راهبرد دوستونی، واقعاً تک‌ستونی بود، چون عربستان اصلاً صاحب نیروی دریایی نبود و ارتش کوچک ۳۰۰۰۰ نفری این کشور از عهده دفاع از خاک عربستان بر نمی‌آمد تا چه رسد به آنکه از سایر کشورهای خلیج فارس حفاظت کند.^(۶۰) در آموزه نیکسون - کیسینجر، امریکا مقداری از تعهدات نظامی خود را کم کرده و به دوستان کمک می‌کرد تا بار سیاست محاصره را بر دوش کشند. این سیاست به غیر از ایران و عربستان، در آسیا در حوزه‌های ژئوپلیتیک دیگر نیز دنبال می‌شد. به عنوان نمونه در خاوردور توسط ژاپن، و در افریقا، در زئیر، آنگولا و افریقای جنوبی ادامه یافت.^(۶۱) در چهارچوب کلان سیاست خارجی

امریکا، اجرای آموزه نیکسون - کیسینجر به عنوان جزئی از سیاست مهار، هدف ایجاد ثبات در خاورمیانه را در خود داشت.

دلایل انتخاب ایران به عنوان ستون نظامی سیاست دوستونی را می‌توان این‌چنین بیان کرد: مرزهای طولانی ایران و شوروی، عضویت ایران در ستو که حلقه میانی پیمان‌های دفاعی زنجیره‌ای غرب در اطراف شوروی بود؛ موقعیت جغرافیایی ایران که بر سراسر سواحل شمالی خلیج فارس و تنگه هرمز تسلط داشت؛ جمعیت زیاد ایران نسبت به سایر کشورهای منطقه (به‌طوری‌که از ۵۵ میلیون نفر جمعیت منطقه در حدود ۳۵ میلیون نفر در ایران بودند)؛ رژیم شاه تنها متحد مورد اعتماد اسرائیل در منطقه بود؛ و ویژگی‌های شخصی بلندپروازانه محمدرضاشاه. بدین ترتیب، نیکسون تسلیح بدون محدودیت ایران را اعلام کرد.^(۶۲) ایران که تا اواسط دهه ۱۳۴۰ نقشی درجه دو در سیاست خاورمیانه داشت، به یکی از بازیگران اصلی سیاست منطقه‌ای تبدیل شد. عوامل مختلف زمینه‌ساز این وضعیت، صرف نظر از عوامل درون‌کشوری چون تغییر حکومت امریکا و اصرار شاه در به عهده گرفتن مسئولیت‌های بیشتر، به تغییر کلی شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی نیز ارتباط دارد. اهمیت استراتژیک ایران و کشورهای خلیج فارس به علت برخورداری از معادن نفت و گاز و اتکای روزافزون کشورهای صنعتی به منابع انرژی این منطقه، خروج نیروهای انگلیسی از شرق سوئز و خلیج فارس و سلب مسئولیت انگلیسی‌ها در تأمین امنیت خلیج فارس، و سرانجام درگیر شدن امریکا در جنگ پرهزینه ویتنام، عوامل سوق دادن ایران به پذیرش نقش حافظ امنیت منطقه بود و این نقش با راهبرد منطقه‌ای کیسینجر و آموزه نیکسون کاملاً مطابقت داشت.^(۶۳) از منظر نواقح گرایانه، شرایط ساختاری نظام بین‌الملل، و کنش‌های معطوف به خودیاری و موازنه‌جویی دولت‌ها در آن، بستر مناسب را برای ایفای نقش حامی - پیرو یا ژاندارمی ایران مهیا ساخت.

ب - پیامدها

محتوای راهبرد نیکسون (به منزله منعکس‌کننده تجربه امریکا در ویتنام) آن بود که به‌شدت مسلح کردن برخی از کشورهای دست‌نشانده در جهان سوم و تشویق آنها

به مبارزه با نیروهای طرفدار شوروی می‌تواند امنیت ایالات متحده را تأمین کند.^(۶۴) در آموزه نیکسون - کیسینجر، راهبرد دفاعی امریکا شامل ایجاد و تقویت قدرت‌های وابسته پُرتحرک و قوی بود. در مناطقی که این کشورها منابع سرشار زیرزمینی داشتند، برپا کردن چنین حکومت‌هایی می‌توانست به‌خوبی در خدمت فروش سرسام‌آور تسلیحات و افزایش بی‌حد صادرات قرار گیرد. تغییر سیاست تهاجمی به سیاست مذاکره پشت میز، حفظ وضع موجود و جایگزین کردن نظام‌های سیاسی پایدار به جای حکومت‌های متزلزل، پایان بخشیدن به دخالت نیروهای نظامی امریکا در ویتنام، محدود کردن حضور ارتش امریکا در جهان و محول ساختن یک رشته از وظایف و تکالیف نیروهای مسلح امریکا به متحدان خود، عمده‌ترین پیامدهای سیاست خارجی و راهبرد دفاعی آموزه نیکسون به شمار می‌رفت.^(۶۵) گسترش حریم امنیتی ایران از پیامدهای این آموزه است.

دو عامل به رژیم شاه اجازه داد تا حریم امنیتی خود را گسترش دهد. موافقت دولت امریکا با فراهم ساختن تجهیزات نظامی لازم برای این امر و دیگری، افزایش شدید قیمت نفت به دنبال نخستین شوک نفتی در سال ۱۹۷۳. در اجرای این نقش، شاه از حمایت کامل امریکا برخوردار شد. در راستای تأمین این هدف، نیکسون در دیدارش از ایران در ماه می سال ۱۹۷۲ اعلام داشت ایالات متحده آماده است تا عملاً هر نوع سلاح متعارفی که ایران به آن نیاز داشته باشد را در اختیار این کشور قرار دهد.^(۶۶) این موضوع که ژاندارمی ایران در منطقه خلیج فارس را رقم می‌زد باعث شد که هر تصمیم سیاسی یا موضع‌گیری نظامی در مورد وضعیت خلیج فارس، به طور انحصاری توسط رژیم شاه اتخاذ شود. در صورتی که اگر این نقش به دولت‌های حاشیه جنوبی خلیج فارس واگذار می‌شد و آشنگتن برای پیشبرد راهبرد امریکا در منطقه باید با شش کشور هماهنگی برقرار می‌کرد.^(۶۷) ولی ایالات متحده با تقلیل آن به یک کشور، در قالب آموزه نیکسون - کیسینجر، هزینه کمتری در حفظ امنیت خلیج فارس می‌پرداخت.

تبدیل شدن ایران به بزرگ‌ترین خریدار اسلحه در میان کشورهای در حال توسعه جهان سوم در طول دهه ۱۹۷۰ از پیامدهای ژاندارمی ایران بود. در ابتدای این دهه، در حدود ۲۷ درصد کل بودجه ایران صرف امور نظامی و دفاعی می‌شد

که با افزایش بودجه ایران به میزان چهار برابر در فاصله سال‌های ۷۴-۱۹۷۳ تا ۷۷-۱۹۷۶ هزینه‌های نظامی هم به میزان چهار برابر افزایش یافت. در این مدت در حدود یک‌سوم کل صادرات اسلحه آمریکا به کشورهای خارج، به ایران ارسال می‌شد.^(۶۸) رشد عظیم فروش جریان اسلحه به ایران به طور خاص و کشورهای خاورمیانه به طور عام، در دوره نیکسون از یک سو، ناشی از تداوم جنگ اعراب و اسرائیل بود؛ و از سوی دیگر، ناشی از بالا رفتن سریع قیمت‌های نفت در سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۴ که به کشورهای خاورمیانه‌ای صادرکننده نفت، منابع مالی معتابه جدیدی داد.^(۶۹) میزان فروش تسلیحات به ایران و خاورمیانه در دهه ۷۰ به میزان ۱۵۰ درصد افزایش یافت. در ۱۹۷۰ ایالات متحده ۱/۸ میلیارد دلار، در ۱۹۷۳، ۴/۳ میلیارد دلار، در ۱۹۷۴، ۱۱ میلیارد دلار، و در ۱۹۷۶، ۱۵/۲ میلیارد دلار اسلحه صادر کرد.^(۷۰) صدور تسلیحات به خاورمیانه با هدف ایجاد، حفظ و افزایش ثبات صورت می‌گرفت که به تقویت دولتی دست‌نشانده برای رسیدن به این اهداف می‌انجامید.

دست‌نشانده‌گی، قدرت نیابتی ایران در منطقه و تقویت پیوند حامی - پیرو، بارزترین پیامد آموزه نیکسون - کیسینجر و نشان اتکا به این پیوند، قدرت‌طلبی و هماوردطلبی بیشتر ایران در منطقه بود. شاه در چهلمین سال تأسیس نیروی دریایی در آذر ماه ۱۳۵۰ در نطقی برای نخستین بار اعلام داشت از این پس، مرزهای دریایی ایران در آن سوی خلیج فارس و بحر عمان یعنی در اقیانوس هند قرار دارد؛ بنابراین دیگر وظیفه نیروی دریایی حفاظت آبادان، خسروآباد، بوشهر، تنگه هرمز، بندرعباس و حتی جاسک و چابهار نیست، بلکه حفظ حریم امنیت ایران است که بسیار دورتر از این نقاط قرار دارد.^(۷۱) ژاندارمی و گسترش فضای امنیتی ایران به فراسوی مرزهایش، دولتی نظامی را پدید آورده بود. شاه در بحث‌هایی که درباره تقدم توسعه اقتصادی بر تقویت نیروی نظامی داشت، با قاطعیت بر تقدم تقویت بنیه دفاعی کشور بر توسعه اقتصادی تکیه می‌کرد و می‌گفت داشتن صنعت و اقتصاد پیشرفته برای کشوری که در برابر تهدید خارجی از پای درآمد چه ارزشی دارد. او توسعه اقتصادی را پیش از تقویت نیروی نظامی بی‌فایده می‌دانست و در مصاحبه‌ای با روزنامه لوموند که در شماره اول مارس ۱۹۷۶ آن منتشر شد، به صراحت گفت که برای ایران قدرت اقتصادی بدون قدرت نظامی معنی ندارد.^(۷۲)

اقدام قاطع شاه در سرکوب شورشیان ظفار به عنوان یکی از مشخص‌ترین نمونه‌های اجرای آموزه نیکسون - کیسینجر،^(۳۳) کمک به کردهای عراقی، مداخله در یمن جنوبی و تلاش برای جلوگیری از گسترش ناسیونالیسم عربی و نفوذ شوروی در منطقه^(۳۴) از پیامدهای ژاندارمی ایران در منطقه به شمار می‌رفتند^(۳۵) تا آنجا که شاه در سال ۱۳۵۳ پیشنهاد ایجاد یک نظام امنیتی را در منطقه خاورمیانه علیه رژیم‌های خرابکار اعلام کرد. منظور وی از رژیم‌های خرابکار، رژیم‌هایی بودند که در زیر چتر حمایتی اتحاد شوروی به سر می‌بردند و عراق، یمن جنوبی و سومالی از جمله آنها به شمار می‌آمدند.^(۳۶) از منظر نواقح‌گرا، ایران به عنوان نیروی موازنه‌گر منطقه‌ای به نیابت از قدرت حامی، از قدرت‌یابی کشورهای تهدیدآفرین منطقه‌ای جلوگیری می‌کرد و با این کار، به ثبات نظام بین‌المللی تداوم می‌بخشید.

ج - مبانی فرانظری

مسئله قابل بررسی در سطح فرانظریه، نوع شناخت نیست، بلکه تردیدافکنی در شناخت کنونی حاکم بر ذهن انسانی است؛ اینکه بر اساس این شناخت چه دغدغه‌هایی مطرح می‌شود و چه پرسش‌هایی در اولویت قرار می‌گیرد. نوع پرسشی که بر مبنای شناخت مطرح می‌شود، مهم تلقی نمی‌شود بلکه مسئله این است که چرا ما چنین پرسشی داریم و بر چه مبنای فرانظری (بنیادهای هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه) ای به چنین پرسشی رسیده‌ایم و آن را مشروع می‌انگاریم. بدین ترتیب در پرسش چگونه ساختار توازن قدرت، ثبات را پدید می‌آورد، به دنبال شناخت این نکته هستیم که چرا ما به طرزی اساسی باید به این پندار رسیده باشیم که «ساختار» توازن قدرت، به وجود آورنده ثبات است. ساختاری که موجودیت‌اش در دستگاه انتولوژیک / ایستمولوژیک نواقح‌گرایی جدا از کارگزار فرض می‌شود.

❖ موازنه قدرت

نخستین بنیان زبرنظری آموزه نیکسون - کیسینجر بر اصل توازن قدرت مبتنی است. در این اصل، ژرف‌ساخت سیاست بین‌الملل، توازن و تعادل منطقه‌ای و روساخت آن، اتحادها و ائتلاف‌های منطقه‌ای و گاه موقتی فرض می‌شود که به صراحت بر آن تأکید شده است. نیکسون در آغاز هر دو دوره ریاست‌جمهوری خود ادعا می‌کند

که سیاست موازنه را به کار خواهد گرفت.^(۷۷) در این برهه، نیکسون - کیسینجر به این نتیجه می‌رسند که کاهش تعهدات امریکا و تقویت دولت‌های دست‌نشانده منطقه‌ای می‌تواند از سنگینی موازنه قدرت به نفع شوروی جلوگیری کند. درگیری و ناکامی امریکا در جنگ ویتنام، افزایش هزینه‌ها و تعهدات نظامی - امنیتی امریکا در آسیا و زیر سؤال رفتن چیرگی خیرخواهانه امریکایی از طرف جهان سوم، سبب شد نیکسون آموزه خود را با گفتن اینکه ویتنام بیشتری نمی‌خواهیم، بیان کند.^(۷۸) وی گفت: گمان می‌کنم وقت آن رسیده باشد که ایالات متحده در زمینه‌مناسباتش با کشورهای آسیایی به دو نکته توجه کند: اولاً ما به همه تعهدات قراردادی خود احترام خواهیم گذاشت. ثانیاً، تا جایی که مربوط به مسائل امنیت داخلی و مسائل دفاع نظامی باشد، صرف نظر از تهدید از جانب یک دولت بزرگ که مسلماً منجر به توسل به سلاح هسته‌ای خواهد شد، دولت امریکا ملل آسیایی را تشویق می‌کند که مسائل امنیت داخلی و دفاعی را بین خودشان حل و فصل کنند و انتظار دارد خودشان مسئولیت را به عهده گیرند.^(۷۹)

در این آموزه، امریکا به کشورهای دیگر کمک خواهد کرد تا بتوانند «خودشان» از امنیت خویش دفاع کنند.^(۸۰) نمود استفاده از الگوی توازن قدرت در اظهارات سیاست‌گذاران امریکایی در این برهه آشکار است. نیکسون / کیسینجر به دنبال تعادل و ثبات بودند، به همین دلیل به منعطف‌سازی راهبرد بازدارندگی رو آوردند: کیسینجر بر این اعتقاد بود که اگر تعادل در سیستم بین‌الملل برهم بخورد و بر اثر ورودی‌های ناهمگون در نظام جهان و سیاست بین‌الملل، مشکلات حل نشده‌ای باقی بماند؛ و یا اینکه کشورها به این نتیجه برسند که صرفاً از طریق اقدامات یک‌جانبه به اهداف خود نائل خواهند شد، در آن صورت نه تنها تعادل بلکه صلح جهانی نیز به هم خواهد خورد.^(۸۱) به نظر کیسینجر، اکنون که حرارت انقلابی اتحاد شوروی و چین فرونشسته است، ایالات متحده برای حفظ منافع خود و متوازن کردن قدرت، می‌تواند بین آنها مانور بدهد. وی آینده جهان را پیروزی حق امریکایی‌ها بر باطل کمونیست‌ها نمی‌نگریست؛ بلکه در عوض، وی فرایندی ابدی از تنظیم منافع مابین پنج مرکز قدرت ایالات متحده، اتحاد شوروی، چین، اروپای غربی و ژاپن را مجسم می‌کرد.^(۸۲)

از نظر وی، تنها توازن میان این قدرت‌هاست که می‌تواند ثبات بین‌المللی را حفظ کند. کیسینجر به طرزی تلویحی، به سیاست توازن قدرت به عنوان یکی از اصول سیاست امریکا اشاره می‌کند. از نظر وی، مشهورترین اصل اعلام‌شده در فوریه ۱۹۶۹ [آموزه نیکسون - کیسینجر] رابطه زنجیروار میان مسائل است که در آن هر حرکتی باید مابه‌ازایی در زمینه‌ای دیگر باشد.^(۸۳) توازن میان حرکت‌ها به راهبرد «اتصال» می‌انجامد که بن‌نگره اصلی آموزه نیکسون - کیسینجر را شکل می‌دهد. راهبرد «اتصال» بر این فرض بنا شده بود که سیاست جهانی حول تضاد دائمی میان ابرقدرت‌ها بر سر کسب قدرت برتر، دور می‌زند. کیسینجر، ویتنام جنوبی، شمالی، کامبوج، لائوس را مانند پیاده‌های شطرنجی قلمداد می‌کرد که حرکت آنها در صحنه، به دست قدرت‌های بزرگ است،^(۸۴) و آنها هیچ اختیاری ندارند. به سخن دیگر، وظیفه موازنه‌گری قدرت چیره، بین موازنه‌گرهای منطقه‌ای تقسیم می‌شود و نظام حامی - پیرو پدید می‌آید.

❖ حفظ ثبات بین‌المللی

دومین مبنای فرانظری آموزه نیکسون - کیسینجر، حفظ ثبات بین‌المللی است که خود نتیجه پایداری در موازنه قدرت است. پی‌جویی ثبات بین‌المللی و نه پی‌جویی صلح، محور اصلی فرانظری آموزه نیکسون - کیسینجر را تشکیل می‌دهد. بر این اساس، صلح کامل جهانی غیرممکن است اما یک ثبات جهانی می‌تواند حاصل آید.^(۸۵) به بیان کیسینجر، نیکسون برای ایجاد «ثبات» بر روی «توازن قوا» حساب می‌کرد و وجود امریکای قدرتمند را برای توازن جهانی ضروری و لازم می‌دانست.^(۸۶) به باور نیکسون، منافع ملی امریکا در سراسر جهان از راه ایجاد توازن قدرت تأمین می‌شد. جهان وقتی می‌تواند در صلح و امنیت زندگی کند که شوروی، اروپا، چین، ژاپن و امریکا، قوی و سالم باشند و هریک دیگری را تعدیل کند.^(۸۷) از نظر کیسینجر، یک ایران نیرومند می‌توانست تهدید شوروی را خنثی سازد؛ و سوسه تسخیر پاکستان را از سر هندوستان بیرون کند؛ کشورهایی مثل عراق را از جاه‌طلبی بازدارد؛ و همه اینها، بدون استفاده از منابع امریکا قابل دستیابی بود.^(۸۸) بر این بنیان، صلح «ناممکن» ولی «ثبات»، ممکن است چون ایجاد آرمان‌شهر در روی زمین،

ذهنی، ولی موازنه‌جویی، عینی است. از نظر نیکسون تنها چیزی که هر کس باید به دست یافتن به آن امیدوار باشد امنیت نسبی مبتنی بر موازنه منطقی قدرت‌ها در جهان است و هر کسی باید این واقعیت را بشناسد که پهنه گیتی، هرگز یکپارچه و هماهنگ نیست و در همه حال باید معامله و چانه زدن را پذیرفت.^(۸۹) از چشم‌انداز نواقح‌گرایانه، تعارض منافع و تنازع بقا، اصل حاکم بر روابط کشورها در نظام بین‌المللی است که تنها موازنه‌جویی دولت‌ها می‌تواند به آن سامان بخشد و ثبات را پدید آورد.

♦ آدم‌آدم دیگری بودن

در آموزه نیکسون - کیسینجر، تعارض منافع اصلی تغییرناپذیر و گریزناپذیر تلقی می‌شود. بر این مبنا، تنها راه کاستن از چالش‌های ناشی از منافع و اهداف متعارض، چانه‌زنی و ایجاد «ساختاری» مطمئن است که در آن هم‌زمان با برآوردن نیاز دیگری، به نیاز خود نیز پاسخ داده شود. آدم‌آدم دیگری بودن، فرض نهان در پس روابط میان دولت حامی و دست‌نشانده است. در قرون وسطی، زنجیره روابط لرد - واسال، ترکیبی از مالکیت مشروط و اقتدار شخصی بوده است که بر یک تعهد اجتماعی شفاف بنیان نهاده شده بود.^(۹۰) قرارداد هوماژ که در جامعه فئودالی میان واسال و سرف رواج داشته است، بر همین پایه توانست ثباتی را طی قرن‌ها در جامعه فئودالی به وجود آورد. «آدم‌آدم دیگری بودن» در جامعه فئودالی برای نشان دادن نفس وابستگی شخصی و در مورد افرادی از طبقات مختلف اجتماعی، صرف نظر از ماهیت دقیق حقوقی یا وابستگی‌های دیگرشان به کار می‌رفت.^(۹۱) با این مقایسه، پیوند میان امریکا و ایران، بر بنیان حمایت «یک ارباب حامی از یک پیرو دست‌نشانده» قرار داشته و مانند قرارداد هوماژ که ثبات در جامعه فئودالی را پدید آورد، ثبات در نظام بین‌الملل را تضمین کرد.

۵. سقوط نظام پهلوی: ساختار توازن قدرت و کارگزار انقلابی

الف - کارگزاری در انقلاب

در مورد علل وقوع انقلاب اسلامی، به طور خاص در نظریه‌های مختلف، تقسیم‌بندی‌های نظری متفاوتی وجود دارد. برخی نظریه‌های انقلاب اسلامی را بر

محور نظریه‌ها و دیدگاه‌های فرهنگی، جامعه‌شناختی، روان‌شناسی، اقتصادی و سیاسی تقسیم کرده‌اند؛^(۹۳) اما از منظری دیگر، به‌طور کلی نظریه‌های انقلاب را می‌توان در سه دسته ساختاری، کارگزاری و دیدگاه تلفیقی گنجانند. نظریه‌های کارگزاری انقلاب را در حکم بازی بازیگرانی که در صحنه حاضرند و انقلاب را می‌سازند، تلقی می‌کند و نقش اراده کارگزاران و فاعل مختار را در ساختن انقلاب، اساسی و تعیین‌کننده می‌داند. از این منظر، انقلاب به‌مثابه یک فعل متعدی جلوه می‌کند که پدیده‌ای ممکن و محتمل‌الوقوع است. نظریه دوم، نظریه ساختاری، انقلاب را جدای از خواست و اراده فاعل مختار و بازیگران در صحنه، یک فرایند ضروری و گریزناپذیر می‌داند و آن را چونان یک فعل لازم تحلیل می‌کند. در این برداشت، انقلاب‌ها رخ می‌دهند نه اینکه ساخته شوند.^(۹۳)

در اندیشه کارگزاری، این اندیشه‌ها و کنشگران هستند که نیروهای اولیه فرایندهای انقلابی به شمار می‌آیند و نه ساختارها و حوزه نسبتاً گسترده تاریخ. انقلاب‌ها ساخته و پرداخته انسان هستند. انقلاب مانند فرایندهای طبیعی اجتناب‌ناپذیر نیست؛ بنابراین، در تحلیل انقلاب باید مردم را محور مطالعه قرار داد نه ساختارها را؛ گزینش‌ها مهم است نه جبرگرایی.^(۹۴)

اما به نظریه‌های کارگزاری در تبیین انقلاب به جز موارد معدودی^(۹۵) کمتر پرداخته شده و بیشتر نظریه‌های کلانی که در مورد علل وقوع انقلاب به بحث پرداخته‌اند از جمله نظریه‌های ساختاری محسوب می‌شوند. هر چهار نظریه عمومی در مورد انقلاب یعنی نظریه‌های مارکسیستی، نظام‌ها، نوسازی، ساختاری (نظریه اسکاچپول) تأکید دارند که ناتوانی دولت در برآورده ساختن انتظارات توده‌ها یا انجام کارویژه‌های مهم اقتصادی یا سایر کارویژه‌های مهم اجتماعی، به کاهش مشروعیت حکومت و تضعیف قدرت قهری آن منجر می‌شود و این امر احتمال انقلاب را افزایش می‌دهد. نظریه‌های نوسازی، مارکسیستی و ساختاری، فرایندهایی را مشخص می‌کنند که برخی از نخبگان جامعه از طریق آنها به اندازه‌ای ناراضی می‌شوند که از حمایت حکومت موجود دست برمی‌دارند یا حتی خود را به هدایت یک اقدام انقلابی متعهد می‌سازند.^(۹۶) به عنوان نمونه، نظریه اسکاچپول به عنوان نظریه‌ای ساختاری به جای تأکید بر منافع، دیدگاه‌ها یا آرمان‌گرایی کنشگران ویژه

انقلاب، بر ارتباط و تضادهای بین گروه‌ها، ملت‌ها و وضعیت‌های مختلف تأکید دارد. در دیدگاه ساختارگرایی واکنش افراد در برابر شرایط ساختاری مهم قلمداد نمی‌شود و آنها که انقلاب را می‌سازند در عین حضور، غایب هستند.^(۹۷) برخی نیز با استفاده از نظریه‌های توسعه نامتوازن و بسیج منابع برآنند که زمینه اصلی انقلاب، بحران مشارکت در جامعه ایران بوده است.^(۹۸) نظریه فوران نیز در مورد انقلاب در پی تبیین چرایی انقلاب در چهارچوب نظریه ساختاری والرشتاین است و به نقش توسعه وابسته و فشارهای نظام جهانی در تبیین انقلاب می‌پردازد.^(۹۹)

هدف مقاله حاضر آشکار ساختن نقش کارگزاری در وقوع انقلاب بود. هرچند کنش آدمیان مقید به محدودیت‌هایی است که ساختارها ایجاد می‌کنند و این ساختارها، امکان‌های معینی را فراهم می‌آورند تا افراد در قالب آن، رفتار خویش را سامان بخشند؛ اما ساختارها، خود، ساخته‌کنشگران - کارگزاران هستند و نمی‌توانند به طور نامشروط چیزی را حکم کنند. خودمحمور دانستن ساختار و فروکاستن آن به ابژه‌ای مادی، مکانیکی، جبری و فراشخصی، به تناقض‌نمای فرانظری در تبیین انقلاب می‌انجامد. از یک سو، ساختارباوران برآنند که انقلاب‌ها ساخته نمی‌شوند بلکه فرام‌ی‌رسند؛ و از سوی دیگر، کارگزارباوران با تکیه بر نقش کارگزاری انسانی، فعالیت‌های فرهنگی، جهت‌گیری‌ها، نظام‌های معنی‌سازی، چشم‌اندازهای اجتماعی و انسانی به تبیین انقلاب می‌پردازند. در این دیدگاه، نظریه‌های ساختاری چگونگی شکل‌گیری «طرف» انقلاب را به‌خوبی بیان می‌کنند؛ ولی کمتر می‌توانند درباره طعم «معجون» انقلابی که ظرف را پرکرده، ما را آگاه کنند.^(۱۰۰) تصور ساختار و کارگزار منفک از یکدیگر و هویت مستقل دادن به هرکدام از آنها، به برداشت‌هایی می‌رسد که تأمل در بنیان فرانظری‌شان، تناقض‌نمایی آنها را آشکار می‌سازد.

ب - پیوند حامی - پیرو و پیش‌بینی ثبات

نظریه نوواقع‌گرایی بر این مبنا که اقتدارگرایی و خودپاری را به دلایل ساختاری، دگرگونی‌ناپذیر می‌داند، دست به پیش‌بینی ثبات یا تغییر در نظام بین‌الملل می‌زند. این نظریه، با دور شدن از واقع‌گرایی کلاسیک که ظرفیت توجه به عناصر هنجاری

و پیش‌بینی‌ناپذیر کنش کارگزاران را در خود نهان داشت، تحلیلی کم‌مایه از ثبات در نظام ارائه می‌دهد.^(۱۰۱) بر این اساس، موازنه قدرت به عنوان نتیجه حتمی در نظام بین‌المللی در صورت‌های مختلف بین‌المللی و منطقه‌ای شکل می‌گیرد. به نظر نوواقع‌گرایان، در تلقی شیء‌انگارانه از ساختار، نظام موازنه قوا نه تنها گریزناپذیر است، بلکه عاملی ثبات‌بخش در روابط بین‌الملل تلقی می‌شود. تکیه بر «پیش‌بینی» ثبات از طریق ایجاد و حفظ موازنه قدرت، بنیان اصلی پیوند حامی - پیرو را تشکیل می‌دهد. انقلاب ایران، نادرستی تکیه بر این پیش‌بینی و نادیده گرفتن عناصر داخلی را نشان داد.

نظریه پیش‌بینی‌کننده نوواقع‌گرایی بر این فرض مبتنی است که سیاست بین‌الملل، اساساً الگوبندی شده و برای شناخت تحولات بین‌المللی باید به شناخت الگوها توجه کرد و با توجه به الگوها و ساختارهایی که رفتار کنشگران را هدایت و محدود می‌کند، پیش‌بینی امکان‌پذیر می‌شود.^(۱۰۲) نظریه نوواقع‌گرایی با اشاره به کاستی‌های نظریه واقع‌گرایی کلاسیک در ارائه پیش‌بینی، از بُعد هنجاری و تجویزی واقع‌گرایی دور می‌شود. در مقابل نگاه هنجاری که به خاص‌بودگی‌های امر سیاسی و منحصر بودن پدیده‌ها و تحولات در نوع خود توجه دارد، نوواقع‌گرایی با تبیینی که از موازنه قدرت ارائه می‌دهد، دست به تعمیم‌بخشی رفتار کارگزاران و عملکرد نظام بین‌الملل می‌زند. در این دیدگاه، به میزانی که جنبه پیش‌بینی‌کننده نظریه افزایش می‌یابد از جنبه تجویزی و هنجاری آن کاسته می‌شود.^(۱۰۳) از این منظر، صورت‌بندی موازنه قدرت در منطقه خاورمیانه، ثبات منطقه را بر اساس رفتار موازنه‌جویانه ایران پیش‌بینی می‌کرد. ایران به عنوان ستون نظامی آموزه نیکسون - کیسینجر از معارضة جویی رژیم‌های انقلابی جدید مورد حمایت شوروی در کشورهای خاورمیانه جلوگیری می‌کرد و به عنوان سدی در مقابل قدرت‌گیری ضد موازنه‌های موجود از تهدید به هم‌خوردن نظم موجود می‌کاست.

اما با وقوع انقلاب، از درون خود نظم ثبات‌آفرین، نیروهای برهم‌زننده ثبات سر برآوردند که به ترتیبات دیگری برای سامان بخشیدن به تحولات جدید انجامید. بررسی‌های موردی از ناکامی ثبات‌آفرینی موازنه قدرت در نظام بین‌المللی^(۱۰۴) نشان می‌دهد که تحولات پیش‌بینی‌نشده و گاه ناشناخته، الگوهای نظم موجود را

برهم می‌زند. نواقعی گرایبی به دلیل نادیده گرفتن تحولات سیاست داخلی، فرایند تصمیم‌گیری و ریشه‌های داخلی رفتار، از تبیین ماهیت متحول رفتارهای کارگزاران عاجز است. بر این اساس، مسائلی تجویزی در تحلیل اهمیت دارد که توجه صرف به ریشه‌های اثبات‌گرایانه، آنها را در هاله‌ای از ابهام فرو می‌برد.^(۱۰۵) در بررسی‌های اثبات‌گرایانه از گسست رابطه حامی - پیرو و آموزه نیکسون - کیسینجر، توجه به عناصر هنجاری و تجویزی، کم‌رنگ شده و نقش عوامل داخلی و فرهنگی نادیده گرفته می‌شود. از منظر فرانظری، این آموزه پیش‌بینی ثبات را مبنای صورت‌بندی موازنه در منطقه خاورمیانه قرار داده بود، درحالی‌که انقلاب‌ها به عنوان پدیده‌هایی که بر نقش کارگزاران و توجه به عناصر داخلی و هنجاری تأکید می‌کنند، منجر به فروپاشی سازوکار موازنه می‌شوند.

ج - گسست پیوند حامی - پیرو

در نظریه نواقعی‌گرایانه، هرگاه دو شرط برآورده شود سیاست توازن قدرت حاکمیت خواهد داشت: اینکه نظم اقتدارگریز باشد و واحدهای موجود در دل این نظم، میل به بقا داشته باشند.^(۱۰۶) بر این اساس، ایالات متحده از سویی، با بهره‌گیری از میل به بقا و قدرت‌خواهی نظام پهلوی و از سوی دیگر، با فشارهای تهدیدزای بازیگران منطقه‌ای در مقابل حاکمیت ایران، به تحکیم پیوند حامی - پیرو با دولت پهلوی پرداخت. مسلح کردن بدون محدودیت ایران بر این فرض زیرنظری استوار بود که قدرت نظامی و هراس ناشی از آن برای دیگران، می‌تواند به ثبات نظام بین‌المللی بینجامد. از سوی دیگر، درک شاه از ثبات در ساختار حکومتی‌اش، نیز به همین سیاق قرار داشت. وی در مراسم پایانی چهارمین دوره تحصیلی دانشکده ستاد نیروهای مسلح و دوره هفتم مدیریت و امنیت ملی دانشگاه پدافند ملی اظهار داشت: اهمیت ایران طوری است که ما چه بخواهیم و چه نخواهیم مسئولیت‌های منطقه‌ای و حتی بین‌المللی، کم‌کم به‌عهده ما محول خواهد شد و «سرنوشت» این را می‌خواهد که ایران در آینده نزدیک، عظمتی به دست آورد که در گذشته‌های دور با آن آشنا بودیم.^(۱۰۷) اما این «سرنوشت» و ثبات محتوم در آن «ساختار» بین‌المللی، مبتنی بر پیوند حامی - پیروی است که بر مبنای فرانظریه نواقعی‌گرایانه از تبیین

«سرشت» کارگزاری قرار دارد و از درک نیروهای درونی مهار و پیش‌بینی‌ناپذیر کارگزاری ناتوان است.

نتیجه‌گیری

آموزه نیکسون - کیسینجر، ضمن تقویت کشورهای مورد حمایت غرب در هر منطقه، وظیفه صیانت از منافع حیاتی آن منطقه را بر عهده کشورهای یادشده قرار می‌داد. بنیان فرانظری این آموزه بر محور اصل توازن‌جویی در نظام بین‌الملل قرار دارد. از چشم‌انداز نواقع‌گرایانه، تعارض منافع و تنازع بقا، اصل حاکم بر روابط کشورها در نظام بین‌المللی است که تنها موازنه‌جویی دولت‌ها می‌تواند به آن سامان بخشد و ثبات را پدید آورد. از چشم‌انداز نواقع‌گرایانه، با افول چیرگی امریکا از دهه ۷۰ و اوج‌گیری جنبش‌های آزادی‌خواهانه - چپ‌گرایانه و زیر سؤال رفتن اهداف امریکا در حفظ جهان آزاد، ایالات متحده به راهبرد جدیدی برای حفظ موازنه به نفع خویش در مقابل شوروی دست یازید که آموزه گوام نماد آن است. بر اساس این آموزه، ایران به عنوان نیروی موازنه‌گر منطقه‌ای به نیابت از قدرت حامی، از قدرت‌یابی کشورهای تهدیدآفرین منطقه‌ای جلوگیری می‌کرد و با این کار به ثبات نظام بین‌المللی تداوم می‌بخشید. سرکوب شورشیان ظفار، کمک به کردهای عراقی، مداخله در یمن جنوبی و تلاش برای جلوگیری از گسترش ناسیونالیسم عربی و نفوذ شوروی در منطقه، از پیامدهای پیوند حامی - پیرو در منطقه خاورمیانه به شمار می‌رفت؛ اما هم‌زمان که ثبات در ساختار نظام بین‌المللی مستحکم پنداشته می‌شود، وقوع انقلاب اسلامی از درون خود پیوند حامی - پیرو به شکل تناقض‌نما، به بازتعریف جدیدی از موازنه قدرت می‌انجامد. در این مقاله، در سطح فرانظریه نشان داده شد که جنبه مادی بخشیدن به ساختار نظام بین‌الملل و سازوکار موازنه قدرت و تبدیل آن به پدیداری مستقل از آگاهی و اراده کنشگران، برداشتی جبری از امکان دگرگونی در نظام بین‌الملل را رواج می‌دهد که از درک نقش کارگزاری در نظام بین‌الملل ناتوان است. *

پی‌نوشت‌ها

۱. حمیدرضا ملک‌محمدی، ژنرال و ژاندارم، (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵).
۲. علیرضا ازغندی، روابط خارجی ایران (دولت دست‌نشانده) ۱۳۵۷-۱۳۲۰، (تهران: قومس، ۱۳۷۶؛ و نیز: مارک گازیوروسکی، سیاست خارجی امریکا و شاه: ایجاد یک حکومت سلطه‌پذیر در ایران، مترجم: جمشید زنگنه، (تهران: رسا، ۱۳۷۱).
۳. ویرجینیا برودین و دیگران، راز آشکار: دکترین نیکسون کیسینجر در آسیا، مترجم: مهدی تقوی و عبدالله کوثری، (تهران: توس، ۱۳۵۳).
۴. کامران طارمی، «تحلیلی بر سیاست‌های امنیت ملی ایران در قبال منطقه خاورمیانه در دوران حکومت محمدرضا پهلوی، ۱۹۶۲/۱۹۷۹»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، پاییز ۱۳۷۹، شماره ۴۹.
۵. حسن فراهانی، «دکترین نیکسون و پیامدهای آن در ایران»، فصلنامه مطالعات تاریخی، بهار ۱۳۸۵، شماره ۱۲.
۶. شجاع احمدوند، «ژئوپولیتیک خلیج فارس و تأثیر آن بر حضور نظامی ابرقدرت‌ها در منطقه»، مجله علوم انسانی دانشگاه الزهرا (س)، تابستان ۱۳۷۰، شماره ۷ و ۸.
۷. حسین حمیدی‌نیا، ایالات متحده امریکا، چاپ دوم، (تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲)، ص ۵۵۸.
8. A. Wendt, Bridging "The Theory/Meta-Theory Gap in International Relations", *Review of International Studies*, 17 (4), 1991, p. 383.
۹. حمیرا مشیرزاده، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، (تهران: سمت، ۱۳۸۴)، ص ۷.
10. Martin Griffiths, *Fifty Key Thinkers in International Relations*, (London: Routledge, 1999,) p. 13.
11. S Forde, "Varieties of Realism: Thucydides and Machiavelli," *The Journal of Politics*, No. 54, 1992, p. 373.
12. Griffiths, *Op. Cit.*, p. 1.

۱۳. حمیرا مشیرزاده، «چرخش در سیاست خارجی ایالات متحده و حمله به عراق: زمینه‌های گفتمانی داخلی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال ۳۷، شماره ۲، ۱۳۸۶، صص ۸۳۰-۸۲۹.
۱۴. مایکل شیهان، امنیت بین‌الملل، مترجم: سید جلال دهقانی فیروزآبادی، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۸)، ص ۲۵.
15. Jack Donnelly, *Realism and International Relations*, (Cambridge: Cambridge University Press, 2000), p. 9.
۱۶. حسین سیف‌زاده، نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل: مبانی و قالب‌های فکری، (تهران: سمت، ۱۳۷۶)، ص ۱۶۷.
17. Kenneth N. Waltz, *Theory of International Politics*, (New York: Random House, 1979), p. 118.
18. Ibid, p. 118.
19. Ibid, p. 88-99.
۲۰. حمیرا مشیرزاده، پیشین، ص ۱۱۴.
21. Walter Carlsnaes, Thomas Risse, Beth A. Simmons, *Handbook of International Relations*, (London: Sage, 2003), p. 178.
۲۲. شیهان، پیشین، ص ۳۴.
۲۳. حمید احمدی، «ساختارگرایی در نظریه روابط بین‌الملل: از والرشتین تا والتز»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، تابستان ۱۳۷۶، شماره ۳۷.
24. J. G. Ruggie, "Continuity and Transformation in the World Polity: Toward a Neorealist Synthesis", in *Neorealism and Its Critics*, (New York: Columbia University Press, 1986), p. 131.
۲۵. استیون سیدمن، کشاکش آرا در جامعه‌شناسی، مترجم: هادی جلیلی، (تهران: نی، ۱۳۸۶)، ص. ۵۸.
26. Waltz, Op. Cit.
27. Waltz, Op. Cit. and See: Kenneth N. Waltz, "Structural Realism After The Cold War", *International Security*, Vol. 25, No. 1, Summer, 2000.
۲۸. جنیفر لیمن، ساخت‌شکنی دورکیم، مترجم: شهناز مسمی‌پرست، (تهران: نی، ۱۳۸۵)، ص ۴۴.
۲۹. کنت والتس، «اندیشه واقع‌گرایی و نظریه نواقح‌گرایی»، [در] اندرو لینکلینتر، نواقح‌گرایی، نظریه انتقادی و مکتب برسازی، مترجم: علیرضا طیب، (تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۶).

۳۰. لیمن، پیشین، ص ۴۷.
۳۱. همان، ص ۴۸.
۳۲. مارتین گریفیتس، دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان، مترجم: علیرضا طیب، (تهران: نی، ۱۳۸۸)، ص ۱۰۲۹.
۳۳. استیو اسمیت و دیگران، جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، گروه مترجمان مؤسسه مطالعات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ج ۱، (تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۳)، ص ۳۳۶.
۳۴. علیرضا طیب، نظریه توازن قدرت، (تهران: روزنامه سلام، ۱۳۷۹)، ص ۳۱.
۳۵. هانس مورگنتا، سیاست میان ملت‌ها، مترجم: حمیرا مشیرزاده، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴)، ص ۲۸۸.
۳۶. علیرضا طیب، پیشین، ص ۳۲.
۳۷. ام نیو امرسون، و دیگران، موازنه قدرت: ثبات در نظام بین‌المللی، مترجم: پژوهشکده مطالعات راهبردی، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱)، ص ۲۴۶.
۳۸. علیرضا طیب، پیشین، صص ۳۳-۳۴.
۳۹. امرسون، پیشین، صص ۴۷-۴۶.
40. See: Waltz and J Mearsheimer, *The Tragedy of Great Power Politics*, (New York: W. W. Norton, 2001).
۴۱. الکساندر ونت، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، مترجم: حمیرا مشیرزاده، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۴)، ص ۳۶۱.
۴۲. جان ایکنبری، تنها ابرقدرت: هژمونی آمریکا در قرن ۲۱، مترجم: عظیم فضلی‌پور، (تهران: ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۲)، ص ۱۸۶.
۴۳. همان، ص ۱۸۶.
44. Baldwin, Op. Cit., p: 178.
45. Waltz, Op. Cit., p: 117.
۴۶. الکساندر ونت، پیشین، ص ۳۹۹.
۴۷. حسین سیف‌زاده، «مبانی نظری سیاست خارجی آمریکا با نیم‌نگاهی به منافع ملی ایران»، مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی - امریکاشناسی، سال نهم، شماره ۲، بهار ۱۳۸۷، ص ۴۴.
48. Joseph Kostiner, *Conflict and Cooperation in the Gulf Region*, (Vs Verlag, 2008), p: 142.
49. Hossein Amirsadeghi (Ed.), *The Security of the Persian Gulf*, (New York: St. Martin's Press, 1981), p: 152.

۵۰. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران از پایان جنگ جهانی دوم تا سقوط رژیم پهلوی، (تهران: مؤلف، ۱۳۶۸)، ص ۲۲۲.
51. Christopher I Clement, "Organic Intellectuals and the Discourse on Democracy: Academia, Foreign Policy Makers, and Third World Intervention", *New Political Science*, 25 (3), 2003, p: 355.
52. Dennis Ross, "Considering Soviet Threats to the Persian Gulf", *International Security*, Vol. 6, No. 2, Autumn, 1981, p: 159.
۵۳. چارلز کگلی و اوجین ویتکف، سیاست خارجی آمریکا (الگو و روند)، مترجم: اصغر دستمالچی، (تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲)، ص ۷۴.
۵۴. جان گرلینگ، آمریکا و جهان سوم، مترجم: محمود ریاضی، (تهران: چاپخش، بی تا)، ص ۴۰۱.
۵۵. پیتربویل، تاریخ روابط آمریکا و شوروی (از انقلاب روسیه تا فروپاشی کمونیسم)، مترجم: غلامرضا علی بابایی و محمد رفیعی مهرآبادی، (تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰)، ص ۲۴۸.
۵۶. والتر لافهبر، پنجاه سال جنگ سرد: از غائله آذربایجان تا سقوط گورباچف، مترجم: منوچهر شجاعی، (تهران: مرکز، ۱۳۷۶)، ص ۲۸۴.
۵۷. زیگنیو برژینسکی، طرح بازی: چگونگی اداره رقابت آمریکا و شوروی، مترجم: مهرداد رضائیان، (تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۸)، ص ۴۶.
۵۸. شجاع احمدوند، پیشین، ص ۱۰۰.
59. R. K. Ramazani, "Security in the Persian Gulf", *Foreign Affairs*, Vol. 57, No. 4, Spring, 1979, p. 821.
۶۰. کامران طارمی، پیشین، ص ۱۳۲.
۶۱. والتر لافهبر، پیشین، ص ۲۹۴.
۶۲. مصطفی ملکوتیان، «ایران و امنیت ملی آمریکا»، علوم سیاسی، زمستان ۱۳۸۰، شماره ۱۶، ص ۱۹۰.
۶۳. علیرضا ازغندی، پیشین، ص ۳۳۴.
۶۴. مارک گازیوروسکی، پیشین، صص ۲۷-۲۲۶.
۶۵. علیرضا ازغندی، پیشین، ص ۳۳۶.
۶۶. کامران طارمی، پیشین، ص ۱۴۱.
۶۷. سلیم الحسنی، مبانی تفکر رؤسای جمهور آمریکا، مترجم: صالح ماجدی و فرزاد ممدوحی، (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۴)، ص ۸۲.
۶۸. باری روبین، جنگ قدرت‌ها در ایران، مترجم: محمود مشرقی، (تهران: بی نا، ۱۳۶۳)، ص ۱۲۲.

۶۹. کگلی و ویتکف، پیشین، ص ۲۱۲.
۷۰. رابرت شولزینگر، دیپلماسی امریکا در قرن بیستم ۱۹۹۷-۱۸۹۸، مترجم: محمد رفیعی مهرآبادی، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۹)، ص ۵۱۱.
۷۱. علیرضا ذاکر اصفهانی، «ایران و بازیگران جنگ ظفار»، زمانه، سال اول، شماره ۲، ۱۳۸۱، ص ۲۶.
۷۲. باری روبین، پیشین، ص ۱۲۳.
۷۳. علیرضا ذاکر اصفهانی، پیشین، ص ۲۴.
۷۴. کامران طارمی، پیشین، ص ۱۳۸.
۷۵. حسن فراهانی، «دکترین نیکسون و پیامدهای آن در ایران»، مطالعات تاریخی، بهار، شماره ۱۲، ۱۳۸۵.
۷۶. حمیدرضا ملک‌محمدی، پیشین، ص ۱۶۳.
۷۷. جورج لنچافسکی، رؤسای جمهور امریکا و خاورمیانه: از ترومن تا ریگان، مترجم: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، (تهران: البرز، ۱۳۷۳)، ص ۲۰۸.
78. J. L. S. Girling, "The Guam Doctrine", *International Affairs* (Royal Institute of International Affairs), Vol. 46, No. 1, Jan, 1970. P. 48.
۷۹. آندره فونتن، یک بستر و دو رؤیا، مترجم: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، (تهران: نشر نو، ۱۳۶۲)، ص ۱۷۴.
۸۰. هنری کیسینجر، سیاست خارجی امریکا، مترجم: حسن محمدی‌نژاد، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۵)، صص ۵-۷.
۸۱. ابراهیم متقی، تحولات سیاست خارجی امریکا: مداخله‌گرایی و گسترش ۱۹۹۷-۱۹۴۵، (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶)، ص ۶۹.
۸۲. کارتر فیندلی؛ جان راتنی، جهان در قرن بیستم، مترجم: بهرام معلمی، (تهران: فکنوس، ۱۳۷۹)، ص ۴۱۵.
۸۳. یان توشار و دیگران، قرن زیاده‌روی‌ها: قرن بیستم از سال ۱۸۷۰ تا زمان معاصر، مترجم: عباس صفریان، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۴)، ص ۴۶۰.
۸۴. استیفن آمبروز، روند سلطه‌گری: تاریخ سیاست خارجی امریکا ۱۹۸۳-۱۹۳۸، مترجم: احمد تابنده، (تهران: چاپخش، ۱۳۶۳)، ص ۳۲۴.
۸۵. ویرجینیا برودین و دیگران، راز آشکار: دکترین نیکسون کیسینجر در آسیا، مترجم: مهدی تقوی و عبدالله کوثری، (تهران: توس، ۱۳۵۳)، ص ۳۱.
۸۶. هنری کیسینجر، دیپلماسی، مترجم: ابوالقاسم راه‌چمنی، جلد دوم، (تهران: ابرار معاصر، ۱۳۷۹)،

- ص ۴۲۰.
۸۷. مجتبی امیری، «ریچارد نیکسون و رؤیای رهبری جهان»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۷۹-۸۰، ۱۳۷۳، ص ۳۰.
۸۸. ماروین زونیس، *شکست شاهانه*، مترجم: عباس مخبر، (تهران: طرح نو، ۱۳۷۰)، ص ۳۶۶.
۸۹. حسن فراهانی، *پیشین*، ص ۱۴۴.
۹۰. مارک بلوخ، *جامعه فئودالی*، مترجم: بهزاد باشی، جلد اول و دوم، (تهران: آگاه، ۱۳۶۳)، ص ۲۵۷.
۹۱. همان.
۹۲. مصطفی ملکوتیان، *بازخوانی علل وقوع انقلاب اسلامی در سپهر نظریه‌پردازی‌ها*، (تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۷).
۹۳. یحیی فوزی، «عوامل ساختاری مؤثر بر رخداد انقلاب اسلامی در ایران»، *پژوهش علوم سیاسی*، بهار و تابستان ۱۳۸۵، شماره ۲، ص ۲.
۹۴. جان فوران، *نظریه‌پردازی انقلاب‌ها*، مترجم: فرهنگ ارشاد، (تهران: نی، ۱۳۸۲)، ص ۱۶۸.
۹۵. این اثر (هادی سمتی، «نظریه بسیج منابع و انقلاب اسلامی ایران»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، شماره ۳۵، پاییز ۱۳۷۵) با در نظر گرفتن تعامل ساختار (ظهور و تثبیت سرمایه‌داری دولت تحصیل‌دار) و کارگزار (بسیج نیروها توسط انقلابی‌ها) به تبیین انقلاب اسلامی می‌پردازد.
۹۶. جیمز دفرونزو، *انقلاب اسلامی ایران از چشم‌انداز نظری*، مترجم: حمیرا مشیرزاده، (تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۷۹)، ص ۳۷.
۹۷. جان فوران، *پیشین*، ص ۱۶۸.
۹۸. جرال د گرین، «بسیج مخالفان در انقلاب ایران»، در *جک گلدستون [ویراستار]*، *مطالعاتی نظری - تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها*، مترجم: محمدتقی دلفروز، (تهران: کویر، ۱۳۸۵)، صص ۴۹-۳۴۷.
۹۹. جان فوران، *مقاومت شکننده*، مترجم: احمد تدین، (تهران: رسا، ۱۳۷۷).
۱۰۰. همان، ص ۷۲.
101. See: Ashley, Richard, "The Poverty of Neorealism", *International Organization*, 38, 1984; Williams Michael, *The Realist Tradition and the Limits of International Relations*, (Cambridge: Cambridge University Press, 2005).
102. Barkin S., "Realism, Prediction, and Foreign Policy", *Foreign Policy Analysis*, Vol. 5, No. 3, 2009, p: 237-238.

103. Ibid, p. 245.

104. See: Wohlforth William (Et Al), "Testing Balance of Power Theory in World History", *European Journal of International Relations*, 13; 2007, p. 155.

در این مقاله هشت نویسنده مطرح در روابط بین‌الملل، ناکامی نظام موازنه قدرت را در هشت مدل کلاسیک موازنه قدرت در یونان باستان، چین و هند و ایران و غیره بررسی می‌کنند.

۱۰۵. کریستوفر هیل، ماهیت متحول سیاست خارجی، مترجم: علیرضا طیب و وحید بزرگی، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۷)، ص ۴۲.

106. Waltz, Op. Cit., 1979, p. 121.

۱۰۷. مجله ارتش شاهنشاهی، ۱۳۵۴/۷/۷، ص ۵ [در] حسن فراهانی، پیشین.

